

راستی، پیوستگی دین و سیاست، پادشاهی، عدالت و اصالت نژاد در کلیله و دمنه و قابوسنامه

محمد فرهادی*

تاریخ دریافت: ۹۶/۱۱/۹

سینا فروزش**

تاریخ پذیرش: ۹۷/۴/۱۰

رضا شعبانی***

چکیده

نظام فکری اندیشه ایرانی شهری در عصر اسلامی در مؤلفه‌هایی چون راستی و راستگویی، پیوستگی دین و سیاست، السلطان ظل الله، حفظ نظام طبقاتی، رحمت الهی، دروغ و جایگاه پادشاه و... تبلور و تداوم یافت. متون عربی-اسلامی، مزدایی و پهلوی نیز در انتقال و گسترش اندیشه‌های ایرانی شهری مؤثر بوده‌اند و تصویری کلی از مفردات اندیشه‌های ایرانی شهری به دست دادند. کتبی مانند «ادب الکبیر و ادب الصغیر» نوشته ابن مقفع، «الحکمة الخالدة» نوشته مسکویه، «تاج الملوک» نوشته جاحظ و «عیون الأخبار» نوشته ابن قتیبه، «کلیله و دمنه» ترجمه ابن مقفع و «قابوسنامه» نوشته عنصرالمعالی از آن جمله‌اند. در این پژوهش که با روش تاریخی و رویکردی توصیفی تحلیلی صورت گرفته است، سیر و تداوم اندیشه‌های ایرانی شهری در دو کتاب «کلیله و دمنه» و «قابوسنامه» مورد بررسی و مقایسه قرار گرفته است؛ و نشان داده شده است که هر دو اثر، نقش بی بدیلی در حفظ و ادامه مفردات اندیشه‌های ایرانی شهری ایفا کرده‌اند و به نحوی بارز مؤلفه‌های فرهنگی و تمدنی ایرانی را احیاء کرده و بازتاب داده‌اند.

کلیدواژگان: راستی، عدالت محوری، پیوستگی دین و سیاست، پادشاهی.

* دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات تهران. mfarhadee@yahoo.com

** استادیار تاریخ، دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات تهران. sinafrozesh1@gmail.com

*** استاد تاریخ، دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات تهران.

نویسنده مسئول: سینا فروزش

مقدمه

پس از ورود آیین خجسته اسلام به ایران، گرچه تار و پود ساختار نظام طبقاتی عصر ساسانی از هم گسست و مردم به تعالیم اسلام اقبال نشان دادند، اما به تدریج رفتار تبعیض آمیز حکام عرب، آنان را واداشت تا ضمن وفاداری و خدمت به اسلام، بین اسلام و دستگاه خلافت تمایز قائل شوند و به مواریت گذشتگان خود نیز توجه کنند، و ای بسا یکی از دلایل ایجاد جنبش‌هایی مانند شعوبیه، رفتار غیر اسلامی حاکمان عرب با مردم بود. یکی از طبقات مهم آن روزگار دهقانان بودند که می‌توان آنان را حاملان سنن و فرهنگ مکتوب و شفاهی ایران باستان دانست. در کنار دهقانان می‌توان از دبیران و روحانیون زرتشتی نیز به عنوان اضلاع دیگری یاد کرد که در پیمانی نانوشته بر آن شدند تا باقی‌مانده روزگار باستان را که هر یک بخشی از آن را با خود داشتند گرد هم آورند و احیاء کنند. در کنار سه ضلعی که نام برده شد گروه قدرتمندی نیز وجود داشت که با تعبیر خاندان‌های حکومت‌گر و دیوان سالار(اهل بیوت) می‌توان به آن‌ها اشاره نمود. خاندان‌هایی مانند برامکه و سهل از این دسته‌اند. این گروه آخر با پشتیبانی مادی و سیاسی، دیگر کنش‌گران اجتماعی و فرهنگی را زیر بال و پر خود قرار دادند و با احسان و انعام و تشویق آنان را در این تلاش ملی یاری‌های بسیار نمودند. موتور محرک این کاروان را رفتار غیر اسلامی عوامل دستگاه خلافت از یک سو و میل به حفظ هویت مستقل از سوی دیگر بود. چنین شد که کتاب‌های مخفی شده در پستوها به تدریج بیرون آمد و به دست دانشمندان و مترجمان سپرده شد و نهضت ترجمه شکل گرفت. داستان دستیابی فردوسی به یک یا چند منبع ایرانی یکی از همین حکایت‌ها است:

به شهرم یکی مهربان دوست بود	تو گفتی که با من به یک پوست بود
مرا گفت خوب آمد این رای تو	به نیکی گراید همی پای تو
نیشته من این نامه پهلوی	به پیش تو آرم مگر نغوی
گشاده زبان و جوانیت هست	سخن گفتن و پهلوانیت هست
شو این نامه خسروان بازگوی	بدین جوی نزد مهان آبروی
چو آورد این نامه نزدیک من	برافروخت این جان تاریک من

(شاهنامه، ۱۳۸۶: ۵ ب ۱۵۶ الی ۱۶۱)

این حکایت بیان‌گر چند نکته است؛ اولاً اینکه ایرانیان با تاریخ پیش از اسلام قطع رابطه نکرده بودند، ثانیاً کتب آن روزگار را در خفایا و زوایا نگاه داشته بودند، ثالثاً از طریق نهضت ترجمه کتب پهلوی به عربی، تلاش نمودند آن‌ها را از نابودی برهانند، رابعاً برگردان این کتاب‌ها به زبان تازی و بعدها از تازی به فارسی باعث شد بسیاری از اندیشه‌های اساسی ایران باستان، در روزگار بعد از اسلام تداوم یابد. از جمله آثاری که در حفظ و تداوم اندیشه‌های ایران‌شهری نقش مؤثری داشتند، دو کتاب فاخر «کلیله و دمنه» و «قابوسنامه» است که در این پژوهش نمود اندیشه‌های ایران‌شهری در این دو اثر مورد بررسی و مقایسه قرار خواهد گرفت.

هدف پژوهش

با انجام این پژوهش، اندیشه‌های ایران‌شهری از دو کتاب استخراج می‌شود و وجوه اشتراک و افتراق موضوع در دو اثر مقایسه خواهد شد، و نهایتاً می‌توان به تأثیر دو اثر در حفظ و تداوم اندیشه‌های ایران‌شهری در دوران بعد از اسلام واقف شد.

پیشینه پژوهش

در مقایسه و تحلیل تطبیقی «کلیله و دمنه» و «قابوسنامه» در حوزه اندیشه‌های ایران‌شهری کار بنیادینی انجام نشده است. اگرچه هر یک از این دو اثر به تنهایی از جهات مختلف بارها مورد بررسی قرار گرفته‌اند اما پژوهشی به صورت مطابقه در موضوع اندیشه‌های ایران‌شهری به دست نیامد.

برخی تحقیقات انجام‌شده پیرامون دو کتاب فوق عبارت‌اند از:

عنایت‌الله شریف پور و محتشم محمدی. «اندیشه سیاسی در کتاب کلیله و دمنه» نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه شهید باهنر کرمان، دوره جدید، ش ۲۵ (پیاپی ۲۱) زمستان ۱۳۸۷.

محمد فرهادی، سینا فروزش و رضا شعبانی. «بررسی تأثیر اندیشه‌های ایران‌شهری بر جهان بینی عنصر المعالی در قابوسنامه»، فصلنامه علمی پژوهشی، پژوهش‌های اعتقادی- کلامی، سال ۸، ش ۲۹.

سید ابوالقاسم فروزانی. «تفاوت بنیادین قابوسنامه با اندرزنامه‌ها و آئین‌نامه‌های پهلوی»، کتاب تاریخ ماه، تاریخ جغرافیا، مرداد و شهریور ۱۳۸۱.

مهدی فرهانی منفرد. «سیاست، تاریخ و ادبیات در قابوسنامه»، مجله تاریخ و تمدن اسلامی، سال دوم، ش ۳، بهار و تابستان ۱۳۸۵.

وحید سبزیان و امیر اصلان حسین پور. «مقدمه کلیله و دمنه و باب برزویه طبیب دریچه‌ای بر فرهنگ و تربیت در ایران باستان»، پژوهشنامه ادبیات تعلیمی، سال ۵، شماره ۲۰، زمستان ۱۳۹۲.

بحث و بررسی

ادبیات هر ملتی شناسنامه و هویت ملی و فرهنگی آن ملت است. ما نیز قرن‌ها است که با این تشخیص و هویت شناخته می‌شویم. طی قرون سپری شده ریشه‌های درخت شکوهمند فرهنگی، در ذهن و ضمیر ایرانیان صاحب ذوق پا گرفت و اکنون این درخت کهن و تنومند، ملتی را در زیر سایه روح افزای خود گرفته است. به نظر می‌رسد اصول و نظریه‌های مندرج در فرهنگ و اندیشه ایرانی در دوره پیش از اسلام کوشیده است مجموعه فکر ایرانی را به مثابه دستگاهی منسجم و متعامل نشان دهد. بر این اساس هندسه فکر ایرانی از سه جزء نظام اعتقادی، نظام اخلاقی و نظام سیاسی تشکیل شده است که دو جزء نخست با فراهم کردن انگاره‌های پشتیبانی کننده، «الگوی شهریاری» ایرانی را در جزء سوم یعنی نظام سیاسی شکل داده است. «الگوی شهریاری» ایرانی به جهت انسجام نظری همچون پارادایم ثابت، به دوره پس از ورود اسلام به ایران منتقل و با استحاله الگوی خلافت به سلطنت به شیوه اساسی کشورداری ایرانی تبدیل شده است. این مقاله بر آن است تا جلوه‌های فرهنگ و اندیشه ایران‌شهری همچون پیوستگی دین و سیاست، فره ایزدی، اصالت نژاد، ویژگی پادشاه و جایگاه او، نظام طبقاتی، راستگویی و عدالت محوری را در دو متن فاخر تاریخی ادبی «کلیله و دمنه» و «قابوسنامه» مورد بررسی و مقایسه قرار دهد؛ و معلوم کند، چگونه این اندیشه‌ها مانند آب روان در جویبار زمان جاری شد و از صخره‌ها عبور کرد و با شگفتی با شرایط زمان‌های بعد، انطباق یافت.

عدالت محوری

از وجوه مهم اندیشه‌های ایرانشهری در ایران پیش از اسلام، قرار گرفتن هر فرد در جایگاهی بود که برایش تعیین شده بود، «در میان طبقات عامه تفاوت‌های بارزی بود. هر یک از افراد مقام ثابتی داشت و کسی نمی‌توانست به حرفه‌ای مشغول شود، مگر آنچه از جانب خدا برای آن آفریده شده بود» (کریستینسن، ۱۳۸۲: ۲۳۰).

در «کلیله و دمنه» نیز شیر به عنوان ملک سباع پاسدار همین نظام است. در بخشی از کتاب می‌خوانیم: «هر والی که او رابه ضبط ممالک و ترفیه رعایا و تربیت دوستان و قلع خصمان میلی باشد در این معانی تحفظ و تیقظ لازم شمرد، و نگذارد که ناهل بد گوهر را در وزان احرار آید و با کسانی که کفات ایشان ندارد خود را هم تگ و هم عنان سازد» (منشی، ۱۳۸۸: ۳۴۲). از تأکید فوق می‌توان دریافت که سلطان باید به نحوی رفتار کند که ناهل بد گوهر با مردمان نیک گوهر همراه نشود. اما دلیل این کار سلطان چیست؟ پاسخ این پرسش در متن کتاب به روشنی قید شده است: «اگر تفاوت منزلت‌ها از میان برخیزد و ارادل مردمان در موازنه اوساط آیند، و اوساط در مقابله اکابر، حشمت مُلک و هیبت جهان داری به جانبی ماند و خلل و اضطراب آن بسیار باشد» (همان: ۳۴۲). پس شاه عادل کسی است که در بر کار گماردن مردم به کار، نظارت نافذ داشته باشد. تا مردم دون پایه - ارادل - با مردم میان پایه - اوساط - در نیامیزند تا هیبت جهانداری از بین نرود و خلل و بهم ریختگی در ساختار جامعه پدیدار نگردد. مصداق چنین پادشاهی در تاریخ پیش از اسلام، *نوشیروان ساسانی* است که حکایت برخورد او با کفش‌گر، بیان‌گر نقش پادشاه در حفظ ساختار طبقاتی جامعه (عدالت) است. کفش‌گر از شاه (که برای اداره جنگ نیاز مبرم به درم و دینار داشت) می‌خواهد در برابر دریافت درم و دینار بسیار اجازه دهد فرزندش به جای پرداختن به کفش‌گری، دبیری بیاموزد.

به فرهنگ جوید همی رهنمای
که این فرزند گردد دبیر
که جاوید باد این سزاوار گاه
(شاهنامه، ۱۱۵۰: ۱۳۸۶، ب ۴۲۰۰)

یکی پور دارم رسیده به جای
اگر شاه باشد بدین دستگیر
به یزدان بخواهم همی جان شاه

نوشیروان با وجود نیاز مبرم مادی، به این خواسته کفش گر پاسخ منفی می‌دهد و چنین استدلال می‌کند:

بدو گفت شاه ای خردمند مرد
چرا دیو چشم تو را خیره کرد
برو همچنان باز گردان شتر
مبادا کزو سیم خواهیم و دُر
(همان: ۱۱۵۰، ب ۴۲۰۳)

تاکید می‌نماید اگر من چنین کنم فرزند بازرگانی دبیری خواهد آموخت و هنرمند و با دانش و یادگیر خواهد شد و هنگامی که فرزند من به جای من به پادشاهی برسد، ناچار است هنر از فرزند موزه فروش فرا گیرد و این خلاف آیین ماست و بعدها نام مرا به بدی یاد خواهند نمود زیرا بر خلاف آیین رفتار نموده‌ام.

چو بازرگان بچه گردد دبیر
هنرمند و با دانش و یادگیر
چو فرزند ما بر نشیند به تخت
دبیری بیایدش پیروز بخت
نر باید از مرد موزه فروش
بدین کار دیگر تو با من مکوش
(همان: ۱۱۵۰، ب ۴۲۰۴ الی ۴۲۱۰)

از تأکید تزلزل ناپذیر نوشیروان به حفظ این ساختار دانسته می‌شود که بر هم ریختن این نظام چقدر ناپسند تلقی می‌شده است. به قول نوشیروان حفظ این ساختار «آیین روزگار است» و از همین روی است که در «کلیله و دمنه» نوشیروان به عنوان سلطان عادل معرفی شده است. پس از «کلیله» نیز در ادبیات ما همواره، نوشیروان به عنوان پادشاه عادل قلمداد شده است.

لِلّهِ ذُرُّ انوشِروانٍ مِنْ رَجُلٍ
مَا كَانَ اعْرَفَهُ بِالذُّونِ وَالسَّفْلِ
نَهَاَهُمْ اَنْ يَمَسُّوا عِنْدَهُ قَلَمًا
وَأَنْ يُذَلَّ بَنُو الْأَحْرَارِ بِالْعَمَلِ
(منشی، ۱۳۸۸: ۳۴۲)

- خدای خیر کثیر دهاد انوشروان را که چه مردی بود، چگونه شناسا بود به مردم اندک همت و فرومایگان! منع کردشان از اینکه دست بزنند نزد او به قلم که (بدین سبب) خوار کرده شوند پسر آزادگان»

خلل و اضطرابی که نوشیروان از آن سخن می‌گوید در برهه‌هایی از تاریخ ایران رخ داده است که عصر سلطه چنگیزیان، یکی از همین برهه‌ها است که شرایط روزگار از قلم

یکی از ایرانیان فرهیخته، چنین به تصویر کشیده شده است: «هر یک از ابنای السوق در زی اهل فسوق امیری گشته و هر مزدوری دستوری و هر مزووری وزیری و هر مُدبری دبیری و هر مستدفی مستوفی‌ای و هر مسرفی مشرفی و هر شیطانی نایب دیوانی و هر شاگرد پایگاهی خداوند حرمت و جاهی و هر فراشی صاحب دور باشی و هر جافی‌ای کافی‌ای و هر خسی کسی و هر خسیسی رئیسی و هر غادری قادری و هر جمالی از کثرت مال باجمالی و هر حمالی از مساعدت اقبال با فسحت حالی» (جوینی، ۱۳۸۷: ۱۱۵). در راستای تحقق عدالتی که از آن سخن رفت که مانع از بهم ریختن جایگاه طبقاتی جامعه می‌شود، کیکاوس در «قابوسنامه» به فرزندش توصیه می‌کند؛ در سپردن مشاغل به مردمان به طبقه آن‌ها و مکنّت و جایگاهشان توجه نماید و کار را به ناهلان و گرسنگان نسپارد «هر عملی که به کسی دهی سزاوار ده و از بهر طمع، جهان در دست بیدادگران و جاهلان منه و غافل و مفلس و بی نوا را عمل مفرمای که تا او خویشتن را ببرگ نکند ببرگ تو مشغول نشود و لکن چون وی را برگی و سازی باشد یکباره به خویشتن مشغول نباشد و به کار تو زود پردازد. نبینی که چون کشته و پالیزها را آب دهند اگر جوی کشت و پالیز {تر و آب خورده بود زود آب بکشت و پالیز} رساند، از آنچه خاک او آب نخورد و اگر زمین آن جوی خشک بود و دیرگاه بود تا آب اندر وی نگذشته بود چون آب بدو رسد فرو گذارد تا نخست تر و سیراب نگردد، آب بکشت و پالیز نرساند. پس عامل بی نوا چنان بود که آن جوی خشک، نخست برگ خویش سازد آنکه برگ تو» (عنصر المعالی، ۱۳۹۰: ۲۲۰). کیکاوس در بخشی دیگر تأکید می‌کند بر اساس شایستگی افراد آن‌ها را باید شغل سپردن تا کارها استوار بماند و امور به روانی جاری گردد. «چون کسی را شغلی دهی نیک بنگر، شغل به سزاوار مرد ده و بدانچه تو در باب چاکری معنی باشی شغلی که نه مستحق آن باشد وی را مفرمای، کسی که فراشی را شاید شراب داری مفرمای و آنکه خازنی را شاید حاجبی مده که هر کاری بهر کسی نتوان داد چنانکه گفته‌اند: «لکل عمل رجال» تا زبان طاعنان بر تو گشاده نشود و خلل اندر شغل تو پدیدار نیاید که اگر وی را کاری فرمایی که نداند به هیچ حال نگوید که ندانم، همی کند از بهر منافع خویش را و لکن آن شغل با فساد باشد» (همان: ۲۳۰). کیکاووس در فراز دیگری باز از سر نصیحت به فرزند خود همین مفهوم را یادآور

می‌شود: «اگر پسریت آید، ای پسر، ... اگر رعیت باشی وی را پیشه‌ای بیاموزی و اگر اهل سلاح باشی به معلم سلاح دهی تا سواری و سلاح شوریدن بیاموزد» (همان: ۱۳۲) او می‌افزاید: «ولکن تو فرهنگ و هنر را میراث خود گردان و به وی بگذار تا حق وی گزارده باشی که فرزندان مردمان خاصه را به از هنر و ادب و فرهنگ نیست فرزندان عامه را میراث نیز به از پیشه نیست، هر چند پیشه نه کار کودکان محثمان است، هنر دیگر است و پیشه دیگر» (همان: ۱۳۵).

وجوه اشتراک و افتراق

ژرف‌ساخت هر دو کتاب درباره عدالت، معطوف به صیانت از نظام طبقاتی موجود در جامعه است و هرچه پادشاه در حفظ چهارچوب‌های موجود تلاش بیش‌تری می‌نمود عادل‌تر بود؛ چنانچه تا امروز و در ادبیات و فرهنگ ما/نوشیروان به عادل نامبردار بوده و هست. به عبارتی روح نظرات داریوش در هر دو کتاب به چشم می‌خورد؛ داریوش هخامنشی تعبیر جالبی از عدالت دارد او می‌گوید: «شاهی از تخمه ما برداشته شده بود آن را من بر پا کردم. من آن را در جایش استوار نمودم. چنانکه پیش از این (بود) همانطور من کردم... من مردم را در جایشان استوار نمودم، هم پارس، هم ماد و سائر کشورها را» (جین رالف، ۱۳۹۱: ۳۹).

ملاحظه می‌شود هخامنشیان نیز باور داشتند که مردمان باید در جایگاه‌های خود باشند تا اساس جامعه از هم گسسته نشود و این همان باوری است که در هر دو اثر «کلیله و دمنه» و «قابوسنامه» به چشم می‌خورد.

پیوستگی دین و سیاست

یکی از وجوه بارز اندیشه‌های ایرانی‌شهری، پیوستگی دین و سیاست در روزگار پیش از اسلام بود؛ به گونه‌ای که پادشاه دو نقش سیاسی و دینی را هم‌زمان بر عهده داشت. در «کلیله» آمده است: «تنفیذ شرایع دین و اظهار شعایر حق بی سیاست ملوک دین دار بر روی زمین مخلد نماند، و مدت آن مقرون به انتهای عمر عالم صورت نیندد، و اشارت حضرت نبوت بدین وارد است که: الملک والدین توأمان» (منشی، ۱۳۸۸: ۳۱) البته این سخن مشهور، منسوب به اردشیر بابکان ساسانی است: «پسر من دین و شاهی قرین

یکدیگرند و یکی را از دیگری بی نیاز نیست. دین اساس ملک است و ملک نگهبان دین. (مسعودی، ۱۳۷۸، ج ۱: ۲۴۳). منشی در ادامه تأکید می‌کند: «دین بی ملک ضایع است و ملک بی دین باطل» (منشی، ۱۳۸۸: ۳۲). در «کلیله و دمنه» اطاعت پادشاهان از ارکان دین دانسته شده است و هرگونه مخالفت با پادشاه «در دنیا مذموم و در آخرت مأخوذ» به حساب آمده است. «و هوا و طاعت و اخلاص ایشان (پادشاهان) را از ارکان دین پندارد و ظاهر و باطن در خدمت ایشان برابر دارد؛ بی تردید نباید دانست که اگر کسی امام اعظم (پادشاه) را خلافی اندیشد و اندک و بسیار خیانتی روا دارد که خلل آن به اطراف ولایت و نواحی مملکت او بازگردد در دنیا مذموم باشد و به آخرت مأخوذ؛ چه مضرت آن هم به احکام شریعت پیوندد و هم خواص و عوام امت در رنج و مشقت افتند» (همان: ۳۳).

حکیم فردوسی هم بآلی پادشاهی و موبدی را از زبان جمشید اینگونه می‌گوید:

منم گفت با فره ایزدی	همم شهریاری همم موبدی
----------------------	-----------------------

(شاهنامه، ۱۳۸۶: ۱۲، ب ۶)

در «قابوسنامه» نیز درباره پیوستگی دین و سیاست می‌خوانیم: «مسأله‌ای که بیفتد، همه اعتماد بر رای خویش مکن و از مفتیان نیز مشورت خواه و رای خویش مادام روشن دار و پیوسته خالی مباش از درس مذهب و مسائل مذهب» (عنصر المعالی، ۱۳۹۰: ۱۶۴).

وجوه اشتراک و افتراق

در «کلیله و دمنه» به صراحت از وجوب پیوستگی دین و سیاست سخن گفته شده است و طاعت پادشاه از ارکان دین قلمداد گردیده است و از پادشاه، با تعبیر امام اعظم سخن رفته است. اما در «قابوسنامه» به مشورت با عالمان دین و توجه به مذهب توصیه شده است.

شاهان سایه خداوندند

از کهن‌ترین روزگار تا واپسین روز حکومت ساسانیان، اندیشه‌ای بر قله ساختار سیاست حکومت‌های ایران مانند پرچمی برافراشته بود که پادشاه را قائم مقام خداوند بر

روی زمین می‌دانست و باور داشت که کارهای پادشاه عین فرمان خداوند است. «این سوار پرستنده مزدا، خدایگان اردشیر شاهنشاه ایران و از نژاد ایزدان پسر پابگ شاه است» (کریستینسن، ۱۳۸۲: ۶۳). نصرالله منشی چون ایرانیان پیش از اسلام، ممدوح خود بهر/م‌شاه را سایه خداوند می‌شمارد و او را «مظهر کلمه الله العلیا» خطاب می‌کند و بر همین سبیل او را «آفتاب خسروانی سایه پروردگار» می‌نامد. در باب بوف و زاغ آمده است: «ایشان (پادشاهان) سایه آفریدگاران عز اسمه در زمین، و عالم بی آفتاب عدل ایشان نور ندهد» (منشی، ۱۳۸۸: ۲۱۶). به نظر می‌رسد همچنین در «کلیله» صفاتی به پادشاهان نسبت داده شده است که بی شباهت به توانایی‌های خداوند نیست: «نحن الزمان، من رفعاة ارتفع ومن وضعناه اتضع: ما روزگاریم، هر که را ما بر داشتیم، بلندآوازه شود، و هر که را ما بر زمین نهادیم خوار گردد» (همان: ۳۹۲) و چنین پادشاهانی که سایه خداوند بر روی زمین‌اند، اختیارات برجسته‌ای دارند از جمله «فرمان‌های ملوک در دماء و فُروج و املاک و اموال جهانیان روا باشد» (همان: ۳۴۶). در «قابوسنامه» گرچه به صراحت به تعبیر السلطان ظل الله اشاره نشده است. اما پادشاه مانند «کلیله و دمنه» به آفتاب تشبیه شده است. مؤلف «قابوسنامه» هنگامی که می‌خواهد پادشاه را به چیزی مانند کند، مانند ایرانیان باستان، او را به خورشید تشبیه می‌کند که شاه ستارگان است و می‌نویسد: «پادشاه چون آفتاب است، نشاید که آفتاب بر یکی تابد و بر دیگری نتابد» (عنصر المعالی، ۱۳۹۰: ۲۳۳). در ایران باستان آفتاب یا همان خورشید دارای جایگاه ویژه‌ای بوده است و یکی از نیایش‌های پنج‌گانه خرده اوستا خورشید نیایش است که در آن از خورشید به عنوان چشم اهور مزدا یاد شده است. «درود بر خورشید تیز اسب، چشم اهور مزدا» (دوستخواه، ۱۳۸۸، ج ۲: ۵۹۰). بنا بر آنچه گذشت، عجیب نیست که در «قابوسنامه» و پیش از آن در «کلیله و دمنه» پادشاه را به خورشید مانند کرده‌اند.

ای به یک حمله گرفته ملک عالم در کنار

آفتاب خسروانی سایه پروردگار

(منشی، ۱۳۸۸: ۳۶)

همچنین در «کلیله و دمنه» آمده است: «ایشان (پادشاهان) سایه آفریدگاران عز اسمه در زمین، و عالم بی آفتاب عدل ایشان نور ندهد» (همان: ۲۱۶).

وجوه اشتراک و افتراق

در «کلیله و دمنه» از پادشاه به عنوان سایه آفریدگار یاد شده است و همچنین پادشاه به آفتاب تشبیه شده است. اما در «قابوسنامه» تعبیر السلطان ظل الله به چشم نمی‌خورد اما مانند «کلیله و دمنه» پادشاه به آفتاب تشبیه شده است.

اصالت نژاد

در ایران باستان به نژاد و خون اهمیت وافری می‌دادند؛ «داریوش گوید: بدان جهت ما هخامنشی خوانده می‌شویم (که) از دیرگاهان اصیل هستیم، از دیرگاهان تخمه ما شاهان بودند» (نارمن شارپ، ۱۳۸۴: ۳۲). پارسی‌های قدیم عقیده راسخ به اشرافیت و نژادگی داشتند و معتقد بودند که حتماً کسی از سلاله حاکمیت باید بر تخت بنشیند (شعبانی، ۱۳۸۹: ۵۷). در «کلیله و دمنه» نیز که شیر، مظهر سلطنت است و پادشاه کل موجودات، به نژاد و اصل و نسب اهمیت می‌دهد. «پادشاه بر اطلاق اهل فضل و مروت را به کمال مخصوص نگرداند، لکن اقبال بر نزدیکان خود فرماید که در خدمت او منازل موروث دارند و به وسایل مقبول متحرم باشند» (منشی، ۱۳۸۸: ۸۶) و هنگامی که دمنه قصد نزدیک شدن به پادشاه را می‌کند، پادشاه (ملک سیاح) ابتدا از تبار او می‌پرسد و پس از شناخت آنان، به دمنه اجازه سخن می‌دهد: «دمنه برفت و بر شیر سلام گفت. (شیر) از نزدیکان خود بپرسید که این کیست؟ جواب دادند که فلان پسر فلان. گفت آری پدرش را شناختم. پس او را بخواند و گفت کجا می‌باشی» (همان: ۸۹). در باب شاهزاده و یاران او آمده است: «دیگر روز اعیان آن شهر فراهم آمدند تا کار امارت بر کسی قرار دهند که ملک ایشان را وارثی نبود... کسی رفت و ملک زاده را از حبس بیرون آورد. پرسیدند... منشأ و مولد کدام شهر است؟ جواب نیکو و به وجه بگفت و از نسب خویش ایشان را اعلام داشت... اعیان شهر را حضور او موافق نمود و گفتند شایسته امارت این خطه اوست، چه ذات شریف و عرق کریم دارد، و بی شک در ابواب عدل و عاطفت اقتدا و تقیل به سلف خویش فرماید، و رسوم ستوده و آثار پسندیده ایشان تازه و زنده گرداند. در حال بیعت کردند و ملکی بدین سان آسان به دست او افتاد» (همان: ۴۰۴). در این حکایت از کتاب «کلیله» نیز به خوبی موضوع اصالت نژاد به عنوان

معیاری خطیر در نظر گرفته شده و بزرگان شهر تنها به آن دلیل که ملک‌زاده‌ای را یافته بودند و از نسب او آگاهی پیدا کردند، اورنگ پادشاهی به او سپردند؛ زیرا به باور آنان ذات شریف و عرق کریم داشت. حکایت اصل و نژاد در تمام دوران ایران باستان معیار قطعی در سپردن عناوین و جایگاه‌های اجتماعی بود. اهمیت مشروعیت دودمانی تا پایان عمر این سلسله (ساسانی) ادامه داشت. انتخاب آن دو زن (پوراندخت و آذرمدخت) به پادشاهی و عدم انتخاب سرداران بسیار قدرتمند به آن مقام، تأکیدی است بر اهمیت اصل دودمانی (جین رالف، ۱۳۹۱: ۲۱۲). در باب زرگر و سیاح آمده است: «هر گاه لثیمی در معرض وجاهت افتاد نکبت کریمی باید توقع کرد» (منشی، ۱۳۸۸: ۳۹۲). «ملوک را نیز این همت باشد که پروردگان خود را کار فرمایند و اعتماد بر ابنای دولت خویش مصروف دارند. این باب آنگاه ممکن تواند بود که عفاف موروث و مکتسب جمع باشد و حلیت فضل و براءت حاصل، چه بی این مقدمات نه نام نیک بندگی درست آید و نه لباس حق‌گزاری چُست» (همان: ۳۹۲). اصالت نژاد نه تنها در ایران باستان اهمیت داشت بلکه بعد از اسلام نیز اهمیت خود را حفظ کرد از ترکان غزنوی گرفته که خود را به ساسانیان منسوب می‌نمودند تا صفویان که برای کسب شرافت دینی خود را به خاندان عصمت و طهارت ربط دادند.

در «قابوسنامه» توجه او به نژاد و اهمیت خودنمایی می‌کند. مؤلف هنگامی که اندرز خود را آغاز می‌کند قبل از هر چیز، به فرزندش، تبار او را یادآور می‌شود: «ای پسر تخمه تو بزرگ و شریف است و ز هر دو طرف کریم‌الطرفینی و پیوسته ملوک‌جهانی: جدت ملک شمس‌المعالی قابوس بن وشمگیر بود که نییره آغش وهادان بود و آغش وهادان ملک گیلان بود به روزگار کیخسرو، و ابوالمؤید بلخی ذکر او در «شاهنامه» آورده است و ملک گیلان ازیشان به جدان تو یادگار بماند و جده تو، مادرم، دختر ملک زاده المرزبان بن رستم بن شروین بود که مصنف «مرزبان‌نامه» است. سیزدهم پدرش قابوس بن قباد بود، برادر ملک انوشروان عادل... ای پسر هشیار باش و قدر و قیمت نژاد خود بشناس و ز کم بودگان مباش، هر چند من نشان خوبی و روزبهی اندر تو همی بینم» (عنصر‌المعالی، ۱۳۹۰: ۵). همچنین: «و ازین سخن‌ها اندرین وقت چند سخن نغز و نکته‌ای بدیع یادم آمد از قول انوشروان عادل، ملک ملوک عجم، اندرین کتاب یاد کردم تا

تو نیز بخوانی و بدانی و یاد گیری و کاربند باشی که کار بستن سخن‌ها و پندهای آن پادشاه ما را واجب‌تر باشد که ما تخمه آن ملک‌ایم» (همان: ۵۰). پیداست برای مؤلف داشتن چنین شجره‌ای بسیار مهم و مایه افتخار بوده است. هم از این روست که به فرزندش یادآور می‌گردد مبدا نژاد خود را گم کند. به باور او بکار بستن اندرزهای /نوشیرون/ به دلیل اینکه، آنان از نژاد ساسانیان هستند، بر آنها واجب‌تر از دیگران است. این موضوع اختصاص به عنصر المعالی ندارد بلکه باوری است سترگ که همه خاندان‌های برجسته سیاسی و نظامی قبل از اسلام را شامل می‌شود به قول رضا شعبانی: هم مادها و هم هخامنشیان، تقرب نژادی و قومی را به طور عمده رعایت می‌کردند و در انتصاب‌های خود اولویت را به کسانی می‌دادند که با توجه به ملاحظات مزبور، بدان‌ها نزدیک‌تر بودند (رضا شعبانی، ۱۳۸۹: ۱۱۵). نویسنده در فراز دیگری برای نشان دادن اهمیت نژاد و تبار اینگونه می‌نویسد: «مردم اصیل و نسیب اگرچه بی هنر باشد از روی اصل و نسب از حرمت داشتن مردم بی‌بهره نباشد» (عنصر المعالی، ۱۳۹۰: ۲۷). مؤلف به فرزند خود می‌فهماند داشتن اصالت نژاد به خودی خود موجب می‌شود که از احترام آحاد مردم برخوردار باشد؛ حتی اگر هنر و دانشی نداشته باشد.

وجوه اشتراک و افتراق

در «کلیله» داشتن تبار عالی یک اصل اساسی است و پادشاه در سپردن امور به اشخاص به تبارشان توجه می‌کند «اقبال به نزدیکان خود فرماید»، و کسی می‌تواند به پادشاهی برسد که از دودمان سلطنتی باشد «ذات شریف و عرق کریم» داشته باشد، و افراد بدون داشتن «عفاف موروث و مکتسب» جایی در مصادر امور ندارند که همه آنچه گفته شد در مورد «قابوسنامه» نیز صدق می‌کند و بین مفاهیم موجود در دو کتاب انطباق معنایی وجود دارد.

ویژگی‌های پادشاه

در «کلیله و دمنه» پادشاه سایه خداوند است و ویژگی‌های چندی دارد؛ از جمله: نخست: پادشاه دارای قوه تمییز است «چون (پادشاه) تأملی فرماید و تمییز ملکانه بر

تزویر تو گمارد فضیحت تو پیدا آید» (منشی، ۱۳۸۸: ۱۵۱). دوم: پادشاهی از چهره پادشاه پیداست. «از اقبای وی جوانی تازه در رسید که آثار سعادت در ناصیت وی ظاهر بود و مخایل اقبال و دولت در حرکات و سکنت وی پیدا، و استحقاق وی به رتبت پادشاهی و منزلت جهانداری معلوم» (همان: ۲۴۷). در باب پادشاه و فزیه آمده است: «ملکی که او را ابن مدین خواندندی، صاحب پسری شد که انوار رشد و نجابت در ناصیه او تابان بود و شعاع اقبال و سعادت بر صفحات حال وی درفشان» (همان: ۲۸۳). چنین تعبیری روی سکه بهرام نوشته بود: «مزدیسن بغ بهرام شاهان شاه که چهر از ایزدان (دارد)» (اکبرزاده، ۱۳۸۵: ۶۹). در «شاهنامه» حکیم طوس در این باره آورده است:

جهان را دل از شاه خندان بود
که بر چهر او فریزدان بود
(شاهنامه، ۱۳۸۶: ۱۰۷۷، ب ۱۵۱۰)

سوم: پادشاه به مقتضای عدل رفتار می‌کند. «ملک در معنی دمنه و باز جُست کار او و تفتیش حوالتی که بدو افتاده است احتیاط تمام فرموده است، تا حقیقت کار او از غبار شبهت مُنزه شود و حکمی که رانده آید در حق او از مقتضای عدل دور نباشد» (منشی، ۱۳۸۸: ۱۵۹). چهارم: پادشاهی از طریق نژاد به کسی می‌رسد در باب شاهزاده و یاران او آمده است: «دیگر روز اعیان آن شهر فراهم آمدند تا کار امارت بر کسی قرار دهند که ملک ایشان را وارثی نبود... کسی رفت و ملک زاده را از حبس بیرون آورد. پرسیدند... منشأ و مولد کدام شهر است؟ جواب نیکو و به وجه بگفت و از نسب خویش ایشان را اعلام داشت... اعیان شهر را حضور او موافق نمود و گفتند شایسته امارت این خطه اوست، چه ذات شریف و عرق کریم دارد، و بی شک در ابواب عدل و عاطفت اقتدا به سلف خویش فرماید، و رسوم ستوده و آثار پسندیده ایشان تازه و زنده گرداند. در حال بیعت کردند و ملکی بدین سان آسان به دست او افتاد» (همان: ۴۰۴). پنجم: پادشاهی موهبتی الهی است. گرچه داشتن ذات شریف و عرق کریم و حسب و نسب سلطنتی از شروط لازم برای رسیدن به پادشاهی بود؛ اما شرط کافی نبود و بی عنایت خداوندی، کار به جایی نمی‌رسد. «آنگاه علما و بزرگان حضرت را حاضر خواست و گفت در میان شما بسیار کس به عقل و شجاعت و هنر و کفایت بر من ارجح است اما مُلک به عنایت ازلی و مساعدت روزگار توان یافت» (همان: ۴۰۵). تجسم این اندیشه را می‌توان در بسیاری از

کتیبه‌های پیش از اسلام دید که شاه را در حالی که حلقه سلطنت را از اهور مزدا و یا موید موبدان دریافت می‌کند به تصویر کشیده‌اند. ششم: شرط حفظ قوام جامعه سیاست پادشاه است. «شرایع دین و اظهار شعایر حق بی سیاست ملوک دین دار بر روی زمین مخلد نماند» (همان: ۵). «اگر این مصلحت (مهابت شمشیر) بر این سیاق رعایت نیافتی نظام کارها گسسته گشتی و اختلاف کلمه میان امت پدید آمدی» (همان: ۳۱). هفتم: رای پادشاه در همه امور رعایا نافذ است. «احکام ایشان در دماء و فروج و جان و مال و رعایا نافذ باشد» (همان: ۲۱۶). هشتم: میان پادشاه و رعایا تفاوت در ذات شاهی (ناموس) است. «و میان پادشاهی و دهقانی به رعایت ناموس فرق توان کرد، و اگر تفاوت منزلت‌ها از میان برخیزد و ارادل مردمان در موازنه اوساط آیند، و اوساط در مقابله اکابر، حشمت مُلک و هیبت جهان داری به جانبی ماند و خلل و اضطراب آن بسیار باشد» (همان: ۳۴۲). نهم: پادشاه سایه خداوند است. «ایشان (پادشاهان) سایه آفریدگارد عز اسمه در زمین» (همان: ۲۱۶).

در «قابوسنامه» پادشاهی چند مشخصه دارد نخست: پادشاهی امری ذاتی است: به باور عنصر المعالی فرزندان پادشاه بالقوه پادشاه‌اند. «اگر چنانکه خداوند کوچک بود به کوچک مشمر که مثال پادشاه زادگان بر مثال بچه مرغ آبی باشد و بچه مرغ آبی را شنا نباید آموخت که بس روزگاری بر نیاید که وی از نیک و بد تو آگاه شود» (عنصر المعالی، ۱۳۹۰: ۲۱۸). دوم: رحمت (موهبت) الهی شرط رسیدن به پادشاهی است: «پس اگر چنانکه خدای تعالی بر تو رحمت کند و تو را به پادشاهی رساند شرط پادشاهی نگاه دار چنانکه هست» (همان: ۲۲۶). سوم: پادشاه از همه بالاتر است. «پادشاه بزرگ‌تر از همه کسی است پس باید که گفتار و کردار وی بزرگ‌تر از گفتار و کردار دیگران باشد تا نام بزرگ یابد که نام بزرگ به گفتار و کردار بزرگ توان یافت» (همان: ۲۳۹). چهارم: پادشاه باید فرمانروا باشد. «فرق میان پادشاه و رعیت آن است که او فرمانده است و این فرمان بردار» (همان: ۲۳۰). «پادشاه که وی را فرمانروائی نبود او پادشاه نبود» (همان: ۲۳۲). پنجم: پادشاه باید هنگام لزوم بتواند اعمال سیاست (مجازات) کند. «پس در سیاست نمودن تقصیر نباید کرد تا امرها روان باشد و شغل‌ها بی تقصیر» (همان: ۲۳۲). ششم: باید لشگر و رعایا را نیکو بدارد. «در نیکو داشتن لشگر و رعیت تقصیر مکن که اگر تقصیر

کنی، آن تقصیر توفیر دشمنان باشد» (همان: ۲۳۳). هفتم: باید پارسا باشد. «اگر پادشاه باشی پادشاهی پارسا باش» (همان: ۲۲۷). هشتم: اهل خردورزی و مشورت باشد. «اندر هر کاری رای را فرمان بردار خرد کن... اندر هر کاری که بخواهی کردن نخست با خرد مشورت کن» (همان: ۲۲۷). نهم: باید عادل باشد. «پس بیداد را در دل خویش راه مده که خانه ملکان دادگر دیر بماند» (همان: ۲۳۳). دهم: پادشاهی امری است که از طریق نژاد می‌رسد. «پس ای پسر هشیار باش و قدر و قیمت نژاد خود بشناس و کم بودان مباش» (همان: ۵). «ازین سخن‌ها اندرین وقت چند سخن نغز و نکته‌ای بدیع یادم آمد از قول *نوشروان عادل*، *ملک ملوک عجم*، اندرین کتاب یاد کردم تا تو نیز بخوانی و بدانی و یادگیری و کاربند باشی که کار بستن سخن‌ها و پندهای آن پادشاه ما را واجب‌تر باشد که ما تخمه آن *ملک‌ایم*» (همان: ۵۰). یازدهم: پادشاهی از چهره شخص پیدااست. «من نشان خوبی و روزبهی اندر تو همی بینم» (همان: ۵).

وجوه اشتراک و افتراق

مواردی مانند سیاست شاهانه، پادشاهی موهبتی است الهی، اصالت نژاد، عدالت محوری (حفاظت از نظام طبقاتی)، داشتن نشان پادشاهی در چهره در هر دو اثر مشترک است. در «کليلة و دمنه» از پادشاه به عنوان *السلطان ظل الله* یاد شده است که در «قابوسنامه» نیست و برای پادشاه قوه تمیز و شناخت سره از ناسره تصور شده که باز هم در «قابوسنامه» نیست. در «قابوسنامه» از پادشاهی به عنوان امری ذاتی یاد شده و پارسایی برای پادشاه واجب دانسته شده و پادشاه خوب کسی است که با رعایا و لشگر به نیکی برخورد نماید که این موارد در «کليلة و دمنه» اشاره نشده است. اما روی هم رفته سیمایی که هر دو کتاب از پادشاه تصویر می‌کنند بسیار به هم نزدیک است.

راستی و راستگویی

یکی از صفات بارز ایرانیان در روزگار کهن راستگویی است و با نگاهی به آثار موجود و سنگ‌نوشته‌های بر جای مانده از روزگاران کهن می‌توان مصادیق آن را ملاحظه کرد. در این باره از زبان هرودت مورخ روزگار باستان آمده است: کودکان ایرانیان «تنها سه

چیز می‌آموختند: سوارکاری، تیراندازی و راستگویی» (رابینسون، ۱۳۷۰: ۲۱۳). در ستایش مهر می‌خوانیم: «مهر دارنده دشت‌های فراخ را می‌ستایم که سخن را به راستی هدایت می‌کند... و سر کسانی که به او دروغ می‌گویند از تن دور می‌کند» (رضی، ۱۳۸۴: ۳۴۰). در «شاهنامه» دروغگویی باعث می‌شود گوینده دروغ نزد پادشاهان اعتبار نیابد:

هر آن کس که بسیار گوید دروغ
به نزدیک شاهان نگیرد فروغ
(شاهنامه، ۱۳۸۶: ۱۰۷۷، ب ۱۵۲۶)

در اغلب حکایات «کلیله و دمنه» مواجهه راستی با دروغ و نیرنگ به چشم می‌خورد. لذا می‌توان گفت روح کتاب بر بنیاد نکوهش کثی و دروغ استوار است. در حکایت بازجست کار دمنه با آنکه دمنه سخنوری توانا است و با چرب زبانی و استدلال‌های بهم پیوسته دیگران را مسحور می‌کند اما از آنجایی که کار او بر بنیاد دروغ و ناجوانمردی است؛ راه به جایی نمی‌برد و در نهایت رسوا شده و به سزای اعماش می‌رسد. چنانچه می‌خوانیم: «مادر شیر گفت ملک را زندگانی متفکر گردانیده است. و چون خیانت تو ظاهر گشت و دروغ که در حق قهرمان ناصح او گفتی، پیدا آمد نشاید که تو را طرفه‌العینی زنده گذارد» (منشی، ۱۳۸۸: ۱۴۷)؛ و در باب گربه و موش چنین آمده است: «هرگز هیچ شنیده‌ای از من جز راست؟ ... امروز شریک توأم در بلا و بر خرد و حصافت تو پوشیده نیست که من راست می‌گویم» (همان: ۲۷۴)، «چون گربه سخن موش بشنود و جمال راستی بر صفحات آن بدید شاد شد و گفت سخن تو به حق می‌ماند و من این مصالحت می‌پذیرم» (همان: ۲۷۵). در باب زرگر و سیاح آمده است: «و چون در این طریق که اصل و عمده است احتیاطی بلیغ رفت صدق خدمتگار و احتراز او از تحریف و تزویر و تفاوت و تناقض باید که هم تقدیر پذیرد، و راستی و امانت در قول و فعل به تحقیق پیوندد، چه وصمت دروغ عظیم است و نزدیکان پادشاه را تحرز و تجنب از آن لازم و فریضه باشد» (همان: ۳۹۱). در *دربوش هخامنشی* در کتیبه تخت جمشید چنین نیایش می‌کند: «این کشور را اهور مزدا از دشمن، از خشکسالی، از دروغ محفوظ داراد! به این کشور نیاید، نه دشمن، نه خشکسالی، نه دروغ!» (نارمن شارپ، ۱۳۸۴: ۸۱). عنصر المعالی همین معنی را در «قابوسنامه» چنین می‌گوید: «دروغ مگوی که همه ناجوانمردی اندر دروغ گفتن است» (عنصر المعالی، ۱۳۹۰: ۲۶۰) و می‌افزاید: «راستی

پیشه کن که بزرگ‌ترین طراری راستی است» (همان: ۱۷۳). کیکاووس بعد از قرن‌ها سخن داریوش را تکرار می‌کند بی آنکه از کتیبه داریوش خبر داشته باشد «هرچه گویی راست گوی و لکن راست به دروغ مانند مگوی که دروغ به راست (مانند) همانا به، از راست به دروغ همانا» (همان: ۴۱-۴۳). داریوش در کتیبه بیستون می‌گوید: «بخواست اهور مزدا و خودم بسیار (چیزهایی) دیگر کرده شد (که) آن در این نبشته نوشته نشده است. به آن جهت نوشته نشد، مبادا آنکه از این پس این نبشته را بخواند آنچه به وسیله من کرده شد، در دیده او بسیار آید (و) این او را باور نیاید، دروغ بیندارد (نارمن شارپ، ۱۳۸۴: ۶۸).

وجوه اشتراک و افتراق

در «کليلة و دمنه» دروغ‌گویی مجازات سنگینی دارد و دروغ گناهی عظیم دانسته شده که به ویژه نزدیکان پادشاه باید از آن دوری کنند. در «قابوسنامه» منشأ همه ناجوانمردی‌ها دروغ پنداشته شده است و از راستی به عنوان بزرگ‌ترین طراری یاد شده است. همچنین در «قابوسنامه» از سخن راست شبیه به دروغ هم سخن به میان آمده است و عنصر المعالی توصیه می‌کند که از گفتن سخن راستی که به دروغ مانند است هم به شدت دوری شود.

نتیجه بحث

با مطالعه دو اثر دانسته می‌شود که «کليلة و دمنه» در حفظ عناصر اندیشه‌های ایران‌شهری یکی از آثار پیشتاز بوده است، و ترجمه آن به زبان عربی و سپس به زبان پارسی و سرودن آن به نظم توسط شاعرانی مانند رودکی نشان از اهمیت و کارکرد آن در سیر و تداوم فرهنگ ایرانی دارد. وجود مشترکات بسیار در دو کتاب «کليلة و دمنه» و «قابوسنامه» نیز گواه روشنی از عدم قطع علاقه ایرانیان با اندیشه‌های ایران‌شهری است. لذا می‌توان گفت که هر دو کتاب علاوه بر وجه ادبی دارای جایگاه تاریخی انکارناپذیری هستند، به گونه‌ای که با حذف عناصر اندیشه‌های ایران‌شهری از محتوای آن‌ها، در ساختار هر دو اثر تزلزلی بنیادی رخ خواهد داد. عنصر المعالی، بهترین منبع برای

آموزش زمامداری به فرزندش را اندیشه‌های ایرانشهری تشخیص داده، از این روی با دقت و ظرافت، مبانی این اندیشه‌ها را در لابه‌لای سطور کتاب‌اش گنج‌نیده است. دست‌کم هجده باب از ابواب چهل و چهارگانه «قابوسنامه» را می‌توان برگرفته از اندیشه‌های ایرانشهری دانست، و در ابواب دیگر نیز کم و بیش رد پای فرهنگ و سنن ایرانی به چشم می‌خورد. در هر دو اثر رسیدن به مقام پادشاهی با «رحمت الهی» که قرائت دیگری از فره کیانی است، میسر می‌شود و جوهر پادشاهی فرمانروایی است، زیرا پادشاه از همه کس بزرگ‌تر است و نام بزرگ، به گفتار بزرگ و کردار بزرگ توان داشت و پادشاه از آن روی که مانند خورشید است، باید به گونه‌ای عمل نماید که همگان علی‌قدر مراتبهم از نورش برخوردار شوند که این عین عدالت است. در عین حال پادشاه باید مراقب باشد که از شراب پادشاهی مست نگردد تا رحمت الهی از او زایل نشود و از اورنگ پادشاهی سرنگون نگردد. در «قابوسنامه» به تقدیر خداوند گروهی از مردم توانگرند و گروهی درویش، و شایسته است هر گروه به فراخور طبقه اجتماعی که در آن قرار دارند، به وظایف خود عمل نمایند تا بنیان جامعه استوار بماند. در «کلیله و دمنه» نیز حفظ ساختار اجتماعی ضامن بقاء و دوام جامعه است و از منظر هر دو کتاب، مملکت از عدل قوام گیرد، زیرا باعث استواری رعیت می‌شود. الگوی پادشاهان عادل در هر دو کتاب، ملوک فارس‌اند و پادشاه نیک‌بخت و کار آزموده، کسی است که سرگذشت پادشاهان فارس، به‌ویژه *نوشیروان عادل* را- که از سخنانش هم بوی حکمت آید و هم بوی مُلک، خوانده باشد. سخن آخر، همانطور که «کلیله و دمنه» به بستری برای بیان مؤلفه‌های اندیشه‌های ایرانشهری مبدل شد، «قابوسنامه» به عنوان سیاستنامه اجرایی تا قرن‌ها اهمیت خود را حفظ نمود؛ به طوری که بسیاری از توصیه‌های آن در روزگار ما نیز قابل استفاده عملی است؛ به خصوص آنچه در باب جایگاه وزارت(دولت) و نقش پادشاهی مطرح گردیده است.

کتابنامه

- اوستا. ۱۳۸۸ش، به کوشش جلیل دوستخواه، ج ۲، چاپ ۱۴، تهران: انتشارات مروارید.
- اکبرزاده، داریوش. ۱۳۸۵ش، **کتیبه‌های پهلوی**، چاپ اول، تهران: نشر پازینه.
- جوینی، علاءالدین عطا ملک. ۱۳۸۷ش، **جهانگشای جوینی**، تصحیح محمد قزوینی، چاپ اول، تهران: انتشارات هرمس.
- رایبسنون، چارلز الکساندر. ۱۳۷۰ش، **تاریخ باستان**، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، چاپ اول، تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
- رضی، هاشم. ۱۳۸۴ش، **دین و فرهنگ ایرانی پیش از زرتشت**، چاپ دوم، تهران: انتشارات سخن.
- شعبانی، رضا. ۱۳۸۹ش، **مبانی تاریخ اجتماعی ایران**، چاپ ۱۱، تهران: نشر قومس.
- شعبانی، رضا. ۱۳۸۹ش، **مروری کوتاه بر تاریخ ایران**، تهران: انتشارات بین المللی هادی.
- فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۸۶ش، **شاهنامه**، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ ۱۱، تهران: نشر قطره.
- کریستینسن، آرتور. ۱۳۸۲ش، **ایران در زمان ساسانیان**، ترجمه رشید یاسمی، چاپ سوم، تهران: انتشارات ساحل و صدای معاصر.
- کیکاووس بن اسکندر. ۱۳۹۰ش، **قابوسنامه**، به کوشش غلامحسین یوسفی، چاپ ۱۷، تهران: شرکت انتشارات علمی فرهنگی.
- گارثویت، جین رالف. ۱۳۹۱ش، **تاریخ سیاسی ایران**، ترجمه غلامرضا علی بابایی، چاپ دوم (اول ناشر)، تهران: انتشارات کتاب آمه.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین. ۱۳۷۸ش، **مروج الذهب ومعادن الجواهر**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ ششم، تهران: علمی فرهنگی.
- منشی، نصراله. ۱۳۸۸ش، **کلیله و دمنه فارسی**، تصحیح و توضیح مجتبی مینوی، چاپ دوم، تهران: انتشارات اهورا و صدای معاصر.
- نارمن شارپ، رالف. ۱۳۸۴ش، **فرمان‌های شاهنشاهان هخامنشی**، چاپ دوم، تهران: مؤسسه فرهنگی و انتشاراتی پازینه.

Bibliography

- Avesta.(2010/1388SH).With the efforts of Jalil Doustkhāh. 14th ed. Tehran: Morvārid.
- Akbar Zadeh, Daruosh.(2011). Pahlavi inscriptions .Tehran: Pazineh Publishing.
- Christensen, Arthur Emanuel.(2003). Iran during Sasanian times .TR Rshide Yasami.3thed.Tehran: Sahel & sedaye Moacer Publishing.
- Ferdowsi, Abo-lqāsem. (2009). Shāhnāmeḥ. With the efforts of Saeed Hamidyān. 9rd ed. Tehran: Qatreh Publishing.

- Garsovitz, J. Ralf. (2012). Political History of Iran. TR Gholamreza Ali babaie. Tehran: Ameh Publishing.
- Jouini, Alaeddin Ata Malek. (2008). History of Jahangoshaye Jouini. With the efforts of Mohammade qazvini, Thran: Hermes Publishing.
- Kelileh va Demneh. (2009). With the efforts of Mojtaba Moinoei, Tehran, Ahoora & Sedaye Moaser Publishing.
- Ky-Kawoos, Eskandar ebne. (2011). Qaboosnameh. With the efforts Gholam Hosyn Yosefi. 17th ed. Tehran: Scientific Cultural Publishing.
- Masoudi, Ali bin Hossein. (1999). Moroj azzahab. TR Abolghasem payandeh. 6th ed. Tehran. Scientific Cultural Publishing.
- Razi, Hashem. (2005). Iranian religion and culture before Zoroastrianism. 2th ed. Tehran: sohkan Publishing.
- Robinson, Charles Alexander (1991). Ancient history. TR Esmale Dolatshahi. Tehran: Islamic Revolution Teaching Publication.
- Shabani, Reza (2010). The social foundations of Iranian history. 11th ed. Tehran: Qomes Publishing.
- Shabani, Reza (2010). A brief overview of Iranian history. Tehran: International Publishing Hadi.
- Sharp, Ralf Norman (2005). The orders of the Achaemenid kingdoms. Tehran: Pazineh Publishing.



Honesty, Conjunction of Religion and Policy, Kingship, Justice and Race Originality in Kalila and Dimna and Qabus nameh

Mohammad Farhadi

PhD Candidate, Iran's History after Islam, Islamic Azad University, Science & Research Branch

Sina Forouzes

Assistant Professor, Islamic Azad University, Science & Research Branch

Reza Sha'bani

Full Professor, Islamic Azad University, Science & Research Branch

Abstract

Thinking system in Islamic era persists in some elements such as honesty and veracity, conjunction of religion and policy, keeping classification system, Divine Mercy, lying and kingship status. Arabic – Islamic texts were also effective on transfer and development of thinking system. Books such as "Adab Al kabir and Adab Al saghir" by Ibn al-Muqaffa', "Eternal wisdom" by Miskawayh, "Taj Al Molouk" by Al-Jāhiz, "Oyoun El Akhbar" by ibn Qutayba, " Kalila and Dimna" translated by Ibn al-Muqaffa' and "Qabus nameh" by Keikavous. The present research studies circuit and development of "Kalila and Dimna" and "Qabus nameh" and shows that both works played important roles in keeping and continuation of thinking system and renewed and reflected cultural and civil elements.

Keywords: honesty, conjunction of religion and policy, kingship.